



حضرت امام سپس به دلیل چهارم اشاره می کنند:

«و هنا تقریب رابع للبطلان بأن يقال: إن الثمن واقع في مقابل العنب بشرط الانتفاع الخاص، و هذا الانتفاع لم يحصل للمشتري، فيكون المال المأخوذ بلحاظه، أو بلحاظ المالیة الآتية من قبله، مأخوذاً بلا حصول العوض، و مثله ليس بمعاملة، لأنها متقومة بتبادل الانتقاليين و مع فقده لا تتحقق، تأمل.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. ثمن در مقابل منفعت خاص انگور است در حالیکه این منفعت را شارع منتفی دانسته است.
۲. پس ثمن را که بایع در مقابل دادن چنین انگوری گرفته است، ثمنی است که عوض در مقابل آن نیست و این معامله نیست. چراکه در معامله لازم است عوض به بایع و معوض به مشتری منتقل شود.
۳. وجه تأمل هم شاید آن باشد که در این دلیل اتکا به دو انتقال است در حالیکه ما محتاج آن نیستیم که عنوان «معامله» را ثابت کنیم که بخواهیم بگوییم باید تبادل انتقالیین محقق شود. بلکه همین که بیع باشد کافی است و ب یع مبادله مال به مال است.

حضرت امام سپس به نکته دیگری اشاره کرده و می نویسند:

«و قد ظهر ممّا ذکر أنّ القول بالبطلان ها هنا غیر مبنی علی القول بمفسدیه الشرط الفاسد. و لهذا قلنا بالبطلان و لو مع شرط عدم الاستفادة بالمحلّ، و السکوت عن الاستفادة بالمحرّم، فإنّه شرط سائغ لکن یبطل البیع لا لفساد الشرط بل للوجوه المتقدّمة.»<sup>۲</sup>

توضیح:

۱. بحث ما وابسته به آن نیست که بگوییم «شرط فاسد مفسد است».
  ۲. بلکه حتی اگر متعاملین شرط «عدم انتفاع از منافع حلال» را مطرح کنند (در حالیکه این شرط فاسد نیست)، باز هم معامله باطل است چراکه هر ۴ دلیل گفته شده می تواند فساد را ثابت کند.
- حضرت امام سپس روایاتی را مطرح می کنند و آنها را مؤید برای حکم به بطلان «بیع شیء به شرط استعمال در حرام» بیان می کنند.

ظاهراً علت اینکه امام این روایات را مؤید و نه دلیل مطرح می کنند آن است که نتیجه ادله قبل، بطلان بود و این روایات حرمت را ثابت می کنند. بعد می فرمایند ممکن است این روایات را دلیل بدانیم به این صورت که بگوییم شارع

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)؛ ج ۱، ص: ۱۷۸

۲. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)؛ ج ۱، ص: ۱۷۸



وقتی بیع را حرام می داند، نمی تواند آن را تنفیذ کند و صحیح بداند.

سپس می فرمایند این دلیل وابسته به آن است که بگوییم حرمت بیع به خاطر ذات بیع است و نه به جهت عنوان ملازم

(مثل اعانه بر اثم).

ایشان می نویسند:

«و تؤیده الروایتان الواردتان فی النهی عن بیع الخشب ممّن یتّخذہ صلبانا، و التوت ممّن یصنع الصلیب أو الصنم، بل و ما وردت فی لعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم الخمر و غارسها و حارسها و بائعها، المستفاد منها أنّ بائع العنب للخمر أيضا ملعون. و معلوم أنّ ملعونیهته لأجل عمله، فعمله مبغوض. بل یمکن أن یقال: لا یجتمع مبغوضیه البیع بعنوانه مع تنفیذه و الإلزام بالعمل علی وفقه. نعم لو كانت المبغوضیه بعنوان آخر كالإعانة علی الإثم، كما هو محتمل فی المقام، لا تدلّ علی البطلان. فلو نوقش فی هذا ففی ما تقدّم غنی و کفایة.»<sup>۱</sup>

حضرت امام پس از اینکه ادله را مطرح کردند، در آنها مناقشه می کنند و آن مناقشه را جواب می دهند و می نویسند:

«لکن یمکن المناقشة فی أساس التقریبات المتقدّمة بأن یقال: إنّ الشیء تارة یمکن أن یكون بلا منفعة واقعا و تکوینا، و أخرى یمکن أن یمکن أن یكون ذا منفعة، لکن المالك أفرز جمیع منافعه بصلح و نحوه، و أراد بیعه بلا منفعة مطلقا حتّی الانتفاع بیع و نحوه، أو أراد بیعه بلا منفعة بإفراز منافعه لنفسه. ففیها تأتي التقریبات المتقدّمة، حتّی تقریب المخالفة لمقتضى العقد، أو كونه فی قوتها.

و أمّا إذا باع و شرط علی المشتري أن لا ینتفع به مطلقا. أو بغير المنفعة المحرّمة، فلا یمکن مخالفا لمقتضاه و لا فی قوتها، لأنّ البیع إنّما تعلّق بذات الشیء، و موجب لانتقال منافعه إلی المشتري، لکن دلیل الشرط صار موجبا لحرمانه عن التصرف فی ماله، و لا یمکن مفاد الشرط عدم الانتقال حتّی یقال بمخالفته لمقتضاه، بل الشرط فی الرتبة المتأخّرة عن اعتبار ملکیه المبیع بمنافعه و انتقاله كذلك إلی المشتري، فلا یمکن أن یمکن أن یمکن الشرط رافعا لموضوعه، أو دافعا له، فلا یعقل أن یمکن أن یمکن مخالفا لمقتضى العقد الذى هو موضوع الشرط و تأثیره، غایة الأمر أن یمکن أن یمکن غیر سائغ، للزوم تضييع مال محترم به، ففساد العقد مبنی علی مفسدیة الشرط.

و إن شئت قلت: إنّ هذا الشرط نظیر نذر عدم التصرف فی ماله لو قلنا بصحّته. فإنّه لا یوجب خروج الملك عن الاعتبار لصاحبه أو سلب مالیهته عنه، لأنّ الملكیه مفروضة فی موضوعه و لا یعقل رافعها بدلیله.»<sup>۲</sup>

توضیح:

۱. [گاه شیء اصلاً منفعت ندارد تکویناً و گاه منفعت دارد ولی ما در بیع، شیء را می فروشیم و صلح می کنیم

۱. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)؛ ج ۱، ص: ۱۷۹

۲. المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)؛ ج ۱، ص: ۱۷۹



که منافع این شیء مطلقاً به مشتری منتقل نشود (مثلاً شیء را می فروشد و در ضمن آن برای خودش و یا برای شخص ثالث، جمیع منافع شیء را صلح می کند) و گاه شیء منفعت دارد ولی ما در بیع، شیء را می فروشیم و شرط می کنیم که مشتری از منافع شیء بهره نبرد. آنچه خلاف مقتضای عقد است، «عدم انتقال منافع» است ولی شرط عدم انتفاع از منافع، خلاف مقتضای عقد نیست.

۲. اگر «شیء بدون منفعت تکوینی» را می فروشند این شیء مالیت ندارد و دلیل دوم (عدم مالیت مبیع) و دلیل سوم (باطل بودن مبیع) و دلیل چهارم (عدم صدق معاوضه) با آن را شامل می شود.

۳. اگر شیء را می فروشد و در ضمن آن صلح می کند که منافع این شیء به مشتری منتقل نشود، در این صورت هر ۴ دلیل صادق است (علاوه بر دلیل دوم و سوم و چهارم، این شرط خلاف مقتضای عقد است)

۴. اما اگر شیء را می فروشد و در ضمن آن شرط می کند که از منافع استفاده نشود، این شرط خلاف مقتضای عقد نیست. چراکه:

شرط در رتبه متأخر از ملکیت مبیع (به همراه همه منافع) است و نمی تواند موضوع خود که ملکیت مبیع باشد را بردارد. پس اساساً شرط نمی تواند مخالف مقتضای عقد باشد. بلکه نهایت امر آن است که شرط فاسد است و اگر شرط فاسد را مفسد دانستیم، عقد نیز فاسد است.

۵. پس این شرط مثل آن است که کسی نذر کند در مال خود تصرف نکند. این نذر باعث نمی شود شیء از ملکیت مالک خارج شود یا بگوییم این شیء از مالیت می افتد. چراکه «نذر در مال» است و نمی تواند موضوع خود را رفع کند. [هیچ حکمی نمی تواند موضوع خود را ثابت کند یا مرتفع کند]

۶. [پس از این دیدگاه شرط نمی تواند خلاف مقتضای عقد باشد اگرچه صلح یا هر چیز دیگر که مجزای از بیع واقع شود، می تواند خلاف مقتضای عقد باشد]